

متن پرسش

سلام: ۱. مطلبی را در مورد اگزیزستانسیالیست ها خوانده بودم که گمان کنم این بود هراس از پایان یافتن هستی؛ هستی فرد مدنظر نیست کل هستی بنظرتان بر این هراس چگونه می‌توان فائق آمد؟

۲. در شرایط عادی مسئله مرگ برایم کاملا حل شده است و بقول سهراب و اگر مرگ نبود دست ما در پی چیزی می‌گشت و با توجه به مصائبی که دارم شاید زودتر رفتن نعمتی باشد گرچه انتحار چون باعث نادیده گرفتن اولیت حق در اعدام می‌شود مطلوب نیست و در این بن بست هستی جز صبر چاره ای ندارم. سابق سرودم در خزان زندگی بر خاکها افتاده برگ رنج هستی تلخ تر از گرمی آغوش مرگ. اما نمی دانم چرا من که اینقدر مرگ برایم پذیرفتنی بوده است و حتی بسیار در اندیشه انتحار بوده ام چندباری پیش آمده است شاید در نیمه های شب از خواب پریدم وحشتی عمیق بر وجودم نسبت به مرگ مستولی شده، ضربان بالا، در آن لحظات عمیقا به استغفار روی آورده ام و من چون در شرایط عادی فرد بسیار بی خیالی هستم احساس می‌کنم شاید در لحظات عادی غفلت ها موجب این احساس شده که مرگ برایم سهل باشد والا در آن موقعیت های به اصطلاح اگزیزستانسیالیستها مرزی واقعا مرگ برایم وحشتناک است. جناب دکتر دینانی می فرمایند مرحوم هیدجی یکی از حکمای قرن اخیر است، یک حاشیه‌ای بر منظومه حاج ملاهادی سبزواری نوشته که این حاشیه مرحوم آملی شرحی است و برگرفته از منظومه هیدجی است به نظر من بهترین حاشیه بر منظومه حاج ملاهادی سبزواری، حاشیه حکیم هیدجی است این حکیم بزرگوار که در تهران می‌زیسته و مجرد زیسته تا آخر عمرش در یکی از این مدارس تهران وفات کرده که خوب خیلی مقامات برای او قائل هستند من که او را ندیده بودم ولی شاگردانش که تا چند سال پیش زنده بودند مقاماتی برای او قائل هستند و چیزهای عجیبی از زندگی او نقل می‌کنند من وارد آن بحث نمی‌شوم، آن که می‌خواهم بگویم این است که او یک وصیت‌نامه‌ای دارد در همان آخر شرح منظومه چاپ شده شما این را ببینید، آخر شرح منظومه یک وصیت‌نامه دارد و نوشته در کتابش، وقتی که وصیت می‌کند یک تعداد شاگرد داشته کسی هم در این عالم نداشته تنها می‌زیسته، به شاگردانش وصیت می‌کند که وقتی که من می‌میرم من را ببرید کجا دفن کنید، بعد گریه نکنید، غصه نخورید، خیلی مجالس رسمی برای من نگیرید، و آن شبی که من به خاک سپردید خوشحالی کنید، شادی کنید، هیچ کس برای من غصه نخورد گریه نکند، برای اینکه من از رنج تن رها شدم و به عالم مرسلات رهسپار شدم و از قید تعلقات رهایی یافتم و به جای اینکه عزا داشته باشد خوشحالی دارد و شما باید خوشحال باشید. اینها را می‌نویسد با عبارات بسیار زیبا که حالا اینجا من چون خیلی سابق دیدم الان فراموش کردم، اما من وقتی که این وصیت‌نامه را می‌خوانم هم

خیلی خوشحال می‌شدم که این حکیم این مقام را دارد و هم تعجب می‌کردم که عجب مقامی بوده واقعاً از مرگ نمی‌ترسیده اما در پایان وصیتنامه یک جمله دارد، که این جمله موجب شد که ارادت من به مرحوم هیدجی یعنی به صداقتش چند برابر بشود که این حکیم در عین حال صادق است، آن جمله می‌گوید که دوستان من با همه تجلد و دلیری که کردم، تجلد یعنی سرسختی نشان دادم، اظهار شجاعت و دلیری کردم و گفتم من نمی‌ترسم، با همه تجلد و دلیری که از خود نشان دادم اما خدا می‌داند که چه اندازه از مرگ می‌ترسم. البته این صداقت یک حکیم است". جناب استاد وقتی هیدجی ها از مرگ خائفند آن نترسیدن های من ناشی از چیست و آیا آن موارد معدود وحشت نسبت به مرگ واقعیت و این دوگانگی من را شما چگونه ارزیابی می‌کنید از اطاله کلام عذر می‌خواهم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در بحث معاد عرض شد، ایمان به ایدیت و امیدواری به رحمت الهی در آن عالم، غیر از شرایطی است که انسان در آستانه‌ی مرگ با آن روبه‌رو می‌شود از آن جهت که بناست از ساحتی به ساحت دیگری منتقل شود که بخواهیم یا نخواهیم عموماً دارای هیبت فوق‌العاده‌ای می‌باشد و انسان در حیرت قرار می‌گیرد، مگر اولیای الهی که در همین دنیا هم، در آن دنیا حاضر می‌باشند. موفق باشید